

انتخابات آمریکا و پیامدهای آن

کیومرث صابغی

خب، انتخابات انجام شد و آقای ترامپ بار دیگر مسئولیت دارترین مقام های اداری - سیاسی را چه در آمریکا و چه در جهان عهده دار شد.



قبل از پرداختن به بررسی این انتخابات و مسئولیت های آقای ترامپ، چه از جایگاه تاثیر بر مسائل درونی کشور و چه از زاویه توضیح مناسبات بین المللی، ضرورتا باید به چند مورد قانونی و حقوقی این انتخابات اشاره کنم. انتخاب رئیس جمهور و انتقال آرام قدرت و کلید کاخ سفید به رئیس جمهور جدید امری بسیار مهم است، اما مهم تر از آن رابطه و همکاری رئیس جمهور جدید با نمایندگان کنگره و سنا است. طیف وظایف این دو پارلمان از تنظیم و تدوین لایحه هایی از قبیل تدوین و تصویب بودجه، تنظیم قرارهای مالیاتی، تنظیم قرار دادهای بین المللی تا اعلان جنگ جهانی است. بنا بر این نقش این دو پایگاه بسیار حیاتی است. رسم بر اینست که مثلا کنگره پس از تدوین و تصویب لایحه ای آن را برای توشیح به دفتر ریاست جمهوری که بنا به تعریف مجری قوانین است میفرستد. آنگاه رئیس جمهور پس از مطالعه مصوبه موافقت و یا مخالفت خودش را با توجه به حق وتو اعلان میکند، دخالتی آشکار و حقوقی در قوه مقننه. بنا بر این رئیس جمهور منتخب باید بتواند با اقلیت و اکثریت نمایندگان این دو نهاد رابطه ای مدارا گرایانه و همکاریانه بوجود آورد، مسئله ای که از زمان ریاست جمهوری نیکسون به بعد هیچگاه آرام پیش نرفته است و تاریخ چهار ساله حکومت آقای ترامپ یکی از پر تنش ترین دوران این روابط است. از این جهت کرسی های این دو

پارلمان و تعداد نمایندگانی که آن را پر میکنند برای پروسه تصویب مصوبات و همچنین حفظ و تامین نظام بسیار حیاتی است. به نظر میرسد که این دوره و با توجه به اکثریت کرسی های هر دو پارلمان و کاخ سفید در اختیار جمهوری خواهان راه برای طرح های ترامپ آسان تر پیش خواهد رفت.

اما مسائلی که در جلوی روی آقای ترامپ قرار گرفته دو لبه است - مسائل داخلی مثل: کاهش گرانی ارزاق و پایه های معیشتی، کاهش نرخ بنزین، سقط جنین، کاهش تورم و نرخ بیکاری و راه حل برای مهاجرین غیر قانونی، و در حوزه بین المللی مسائلی مثل: اوکراین و پوتین، تعرفه های ۲۶٪ تا ۴۶٪ بر واردات و در رابطه با روابط اقتصادی با چین و باز گرداندن اقتصاد آمریکا به آمریکا، مسئله اسرائیل و فلسطین و لبنان و غزه، شفاف کردن رابطه با جمهوری اسلامی و نهایتا پرداختن به مسئله محیط زیست است. انبوهی از مشکلات که هیچیک به آسانی راه حل ساده و مناسبی ندارند. همه اینها به این خاطر در زمین آمریکا بازی میشوند چرا که از بعد از جنگ جهانی دوم و بخصوص پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، آمریکا در جایگاه تنها قطب قدرت جهان نشست و بدنبال آن میزان دخالت هایش در امور داخلی کشورها تا به حد اشغال کشور و تغییر رژیم ها هم رسید. بحثی طولانی است و من در میزگرد مشترک شنبه پیش در بخش نخست این متن (جغرافیای انتخاباتی ریاست جمهوری در آمریکا) به گوشه هایی از آن اشاره کردم و از تکرار آن خودداری میکنم.

واقع آنکه کشورهای جهان در عین اینکه بخشا زیر سایه سلطه اقتصادی آمریکا بسر میبرند، اما نسبت به آغاز قرن گذشته به استقلال های داخلی فروانی هم دست یافته اند که بر روی مناسبت سیاسی با بقیه کشورها و بخصوص با کشور آمریکا تاثیر گذار بوده است. و تعداد این کشورها امروز فزون است. بعبارت دیگرما شاهد کاهش تقریبی نفوذ سیاسی آمریکا در سراسر جهان هستیم و بر همین اساس هم مجبور به باز کردن فصل جدیدی از تعریف توازن قدرت در جهان شده

ایم. قدرت سیاسی چند قطبی در تقابل با تک قدرتی یا دو قطبی. به گمان من ترامپ باید سیاست هایش را از این دو منظر مورد بررسی قرار دهد. حال این سیاست ها چیستند و راه حل آنها کدام است:

۱- پایان دادن به جنگهای منطقه ای و تضمین صلح جهانی: رقابت ها، تنش ها و ورود توسعه کشورهای استقلال یافته در حال رشد، یافت جدیدی از سیستم سیاست ورزی در جهان بوجود آورده است که ظاهراً برای خیلی از دولتمردان نسل پیش امری است یا نا شناخته و یا خلاف پرنسپ های آنان. آنان باید به این باور برسند که برای حفظ و پایداری جهان دیگر نمی شود تک کلامی کرد و فرمانده بلا منازع شد. پارادایم شیفی که از ۵ دهه پیش تا به امروز مشاهده شده است مانند پیدایش تکثر بینشی و عقیدتی، کنکاش های سیاسی و نظامی و رقابت های گاه خصمانه اقتصادی همه گیر دقیقاً ناظر بر این مدعا است. ترامپ باید بتواند با همکاری با سایر کشور های جهان گامهای بلند و کار سازی در جهت تحکیم صلح جهانی بردارد. اگر چه با توجه به نظرات و عرق شدیداً محلی گرایی و ناسیونالیستی وی افق چندان روشنی در این حوزه مشاهده نمیشود.

۲- مسئله اقتصادی: رئیس جمهور با دو جبهه اقتصادی در مصاف است:

الف - مسائل داخلی از قبیل نرخ تورم ۲,۴٪ و نرخ بیکاری با رقم ۴,۱۰٪ در قبال هزینه بالای زندگی مثل گرانی ارزاق و مسکن و بنزین. مطابق آماریکی از مراکز معتبر آمار گیری در آمریکا، در آمد سالانه ۳,۱٪ شهروندان آمریکا یعنی قریب به ۱۰ میلیون حدود ۱۵۰۰۰ دلار، در آمد سالانه ۱۰,۳٪ شهروندان یعنی قریب به ۳۶ میلیون بین ۳۵۰۰۰ تا ۴۵۰۰۰ و در آمد سالانه ۲٪ بالای جمعیت چند میلیون دلار است. با توجه به میزان مالیاتی ۱۵ تا ۱۹ درصدی برای درآمدهای پایینی و نرخ بالای تورم و بیکاری میتوان محاسبه کرد که این دو لایه از شهروندان به چه میزان تحت فشار هستند و در چه شرایطی بسیار سخت زندگی میکنند. مشکلی عظیم که بتدریج به ارقام بی خانمانی خانواده ها و سوء

تغذیه افزوده میشود؛ عناصری که بالفعل میتوانند در رشد فاشیسم و تایید پوپولیسم موثر باشند. برنامه اقتصادی ترامپ باید بتواند درمانی برای این بیماری های داخلی بیابد. به گمان من یکی از دلایل موفقیت ترامپ در این دوره انتخاباتی تاکید بر اقتصاد امریکایی برای آمریکا و در مخالفت با گلوبالیزاسیون است. همین تاکید و در مخالفت با قراردادهای و ناموزونی واردات و صادرات، نرخ تعرفه و جهانی شدن طبقه سرمایه داری است که ترامپ را برای لایه های تولید کنندگان غیر ماهر، چه در سطح کارگری و چه در سطح پیشه وری چهره ای محبوب کرده است. اگر چه در دوره قبل هم همین ادعا را داشت ولی در عمل کاری حیاتی صورت نداد، اما بی توجهی بایدن به مسئله معیشتی مردم در چهار سال گذشته مردم را به سوی قول ها و به نفع ترامپ سوق داد.

ب - اقتصاد جهانی - به گمان من از آغاز هزاره سوم به بعد، با پیدایش طبقه سرمایه داری جهانی مناسبات اقتصادی که Adam Smith تعریف کرده بود از جایگاه تولید و توزیع کشوری به ساحت بین المللی قدم گذاشت. عبارت دیگر امروز سرمایه دار آمریکایی و هندی و چینی زیاد به بازار داخلی خودشان نمی اندیشند. جهان نگرند. آمریکا در این حوزه، بنیان گذار گلوبالیسم و از مبلغین سرمایه داری جهانی است و بایدن و دمکراتهای آمریکا و بخش بالای جمهوری خواهان از طرفداران این راه اقتصادی اند، امری که ترامپ سخت مخالف آن است و به لحاظی شعار باز گردندن سرمایه آمریکا به آمریکا پوپولیسم او را پر رونق تر کرده است. برای اینکه رقابت های اقتصادی عامل تنش های سیاسی و عقیدتی نشوند، ترامپ ناگزیر است که با جهان به عقد قراردادهای منصفانه و معتدل تن در دهد و جهان را در تکرر ببیند و نه در قطب. کاری که انجامش به گمان من از سوی ترامپ اگر ناممکن نباشد، بسیار پر درد سر است.

۳- مسئله محیط زیست - آمریکا و هند و چین مسئول ترین کشورهای جهان در پریشان کردن محیط زیست

هستند. گازها ی مسموم حاصل از مصرف سوخت انرژی فسیلی همراه با تاثیر گذاری تفاله های انرژی اتمی زندگی را نه تنها برای انسانها، بلکه برای نباتات و حیوانات هم خطرناک کرده است. زمینی که ما امروز رویش زندگی میکنیم باید برای نسل های آینده هم قابل زیست باشد. ترامپ باید بطور جدی همراه با بقیه کشورها گامهای موثری در تغییر شرایط موجود بردارد.

۴- وظایف سیاسی و روابط بین المللی آمریکا - آمریکا باید بپذیرد که تغییراتی که در ساختار سیاسی - اجتماعی جوامع و کشورها ی جهان از آغاز هزاره سوم بعد رخ داده اند ماندنی است و آمریکا نمیتواند بر روال نوستالژی جایگاه بعد از جنگ با بقیه جهان معامله کند. دیگر توازن قدرت به تنهایی نیست که ضامن دمکراسی است، حضور قدرت ها در صحنه تصمیم گیریها هم عنصری در تعریف و تحکیم این مناسبات است.

۵ - ترامپ و ایران و اسرائیل - علیرغم اصرار بر روی تحریم ها، اوباما و بایدن چشم های خود را بروی خیلی از معاملات بین المللی ایران بستند و ایران توانست بالنسبه با فشار تحریم ها کنار بیاید. به گمان من با توجه به نزدیکی ترامپ با اسرائیل شانس آنکه بر فشار تحریم ها افزوده شود زیاد است. با این همه ترامپ در کمک به اسرائیل برای حمله به ایران پیشقدم نخواهد شد. اما میتواند با کوشش برای نزدیک تر کردن کشورهای عربی و بخصوص عربستان سعودی با اسرائیل، ایران را ایزوله تر کند.

در پایان بآید به نکته ی اشاره کنم که اخیراً، و به درستی، مورد توجه جهان آگاه و فعالین اجتماعی قرار گرفته است: خطر رشد افراطی گرایی راست از جایگاه پوپولیسم. قبل از ترامپ کمتر کسی از مقوله راست افراطی سخن میگفت، علیرغم آنکه این مقوله وجود داشت و در قالب نیروهای میلشایی و سازمان های راست گرا و فاشیستی چه در اروپا و چه در آمریکا فعالیت میکردند. اما حادثه آفرینی ترامپ

بعد از انتخاب بایدن نگرانیهای عمومی را نسبت به این مقوله حساس تر کرد و فصل جدیدی در تعریف راست باز کرد و آن آغاز نقش سیاسی جهانی پوپولیستی و گرایش به فاشیسم است.

فاشیسم در اروپا بنا بر مایه ی وحدت ملی گرایی افراطی و در تقابل با اتحادیه های کارگری و کمونسیم بوجود آمد. این فاکتور امروز در آمریکا و در جهان وجود ندارد. البته باید پذیرفت که فقر، بیکاری و حتی نارسایی های برنامه های اقتصادی دولتی، عاملی که سبب فروپاشی شوروی گشت، میتواند به رشد فاشیسم کمک کند. اما عامل خلقت فاشیسم نیست. در این مورد میتوان مثلا به هندوستان و برخی کشورهای آمریکای لاتین در معادله فقر و دمکراسی نگاه کرد. باید دانست که فاشیسم سعی میکند با تعریف متفاوت از قوانین و باورهای معمول اجتماعی مثل ملی گرایی افراطی و نژاد پرستی و تاکید بر نیاز به برنامه ریزی نو و نتیجتا رهبری نو، بدیل جدیدی برای رشد و تغییر عرضه کند و عده ای را بسوی خود جلب کند. واقعه ای که در ایتالیای موسولینی پدید آمد. امروز اما، با توجه به درهم تنیدگی بافت روابط اقتصادی - سیاسی جهان خطر بروز چنین شرایطی اگر نا ممکن بنظر نیاید، حد اقل بسیار ناچیز است. از این روی اگر چه ترامپ امروز تبدیل به سمبل این نظریه شده است ولیکن به گمان من بیش از آنکه وی خطری جدی و بلقوه برای دمکراسی باشد سوژه ای برای ژورنالیست ها است. بدون آنکه بخواهم به نقش حادثه آفرینی های طرفداران این نظریه بی تفاوت باشم، و یا به آن اهمیت لازم را ندهم باید یگویم که جهان امروز با تجربه تر و خرد مند تر از آنستکه تجربه های تلخ گذشته و کوره پزی آشویتس را یکبار دیگر بیازماید. فراموش نشود که بار اول نیست که آمریکا با یورش راست روبرو است، مکارتیسم سال های ۵۰ شبخی سیاه تر از ترامپ بر فراز آسمان آمریکا افکنده بود ولی نهایتا به تاریخ پیوست. اکنون هم ترامپ اگر چه حادثه آفرینی ماهر است اما تاریخ ساز نیست.

▪ این متن - بخش دوم - به مناسبت انتخابات آمریکا در تاریخ شنبه هشتم نوامبر ۲۰۲۴ برای یک میزگرد تنظیم شده بود. بخش نخست آن (جغرافیای انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا) در تاریخ دوم نوامبر پیش از انتخابات در میزگرد دیگری ارائه شده بود.